

توکل

ابوالفضل بغمایی

فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ إِنَّ يَنْصُرُكُمُ اللَّهُ فَلَا
غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ؟^۱
اما هنگامی که تصمیم گرفتی (قاطع باش) و بر خدا توکل کن؛ زیرا خداوند
متوکلان را دوست دارد.

مفهوم‌شناسی

توکل، یقین داشتن به رحمت خداوند و امیدبستن،^۲ اعتماد^۳ و اطمینان داشتن^۴ به خداست.
توکل هرگاه به حرف «علی» متعدی شود به معنای اعتماد به غیر است.^۵ از نظر دانش اخلاق،
توکل به معنای اعتمادکردن و مطمئن‌بودن دل بنده در تمام کارهای خود به خداوند است.
حواله‌کردن همه کارها به خدا و بی‌زار شدن از هر حول و قوه‌ای، و تکیه‌نمودن بر حول و قوه
الهی، ویژگی بندگان توکل‌کننده به پروردگار است.^۶

تفسیر آیه

۱. آل عمران، ۱۵۹.
۲. انوری، فرهنگ بزرگ سخن، ج ۳، ص ۱۹۷۹.
۳. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۵، ص ۳۸۸، «وکل».
۴. مقرئ، المصباح، ج ۱ - ۲، ص ۶۷۰، «وکل».
۵. راغب، مفردات، ص ۸۸۲، «وکل».
۶. نزاقی، معراج السعاده، ص ۶۹۷.

خدای تعالی تو را به سبب این‌که به او توکل کرده‌ای دوست می‌دارد و او معین و یاور تو خواهد بود و درمانده‌ات نخواهد گذاشت و به همین دلیل که اثر توکل به خدا یاری او و عدم خذلان است، در آیه بعد فرمود: «إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ»^۱ و مؤمنان را هم دعوت به توکل کرد. آن‌گاه در آخر آیه با به‌کار بردن سبب توکل که ایمان باشد در جای خود مؤمنان را امر به توکل کرد.^۲

پیام‌های آیه

۱. در کنار فکر و مشورت، توکل بر خدا فراموش نشود.
۲. انسان باید وظایف محوله را انجام دهد و در ضمن آن به خدا توکل کند.
۳. توکل منافات با کار و تلاش و انجام وظیفه ندارد.
۴. مشورت و توکل محبوب خداست، خواه انسان به نتیجه برسد یا نرسد.^۳

ارزش توکل

توکل یکی از منازل رهروان راه سعادت و از مقامات اهل توحید حضرت ربّ العزّة و افضل درجات اهل ایمان است. ارزش توکل از آیات شریفه معلوم می‌شود که رعایتش در حدّ و جوب است؛ آن‌جا که فرمود: «وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنَّ كُنْتُمْ مَوْمِنِينَ»^۴ در این آیه توکل، شرط ایمان قرار داده شده است. یا فرموده: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»؛ به درستی که خدا متوکلان را دوست دارد. و در آیه‌ای دیگر فرمود: «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ»^۵ توکل‌کنندگان باید بر خدا توکل کنند.

آیات و عناوین مرتبط

آثار توکل در قرآن: آرامش: (آل عمران، ۱۷۲ و ۱۷۳)؛ استقامت: (آل عمران، ۱۲۱ و ۱۲۲)؛ استعانت از خدا: (اعراف، ۸۸ - ۸۹)؛ ایمان حقیقی: (انفال، ۲ و ۴)؛ بهره‌مندی از امدادهای الهی: (آل عمران، ۱۶۰)؛ پیروزی: (آل عمران، ۱۲۲ - ۱۲۳).^۶

۱. آل عمران، ۱۵۹.

۲. طباطبائی، المیزان، ج ۴، ص ۵۸.

۳. قرائتی، تفسیر نور، ج ۳، ص ۲۱۳.

۴. مائده، ۳۳.

۵. آل عمران، ۱۵۹.

۶. رفسنجانی، فرهنگ قرآن، ج ۹، ص ۲۷۵.

فضائل اخلاقی: توکل / ۱۶۱

زمینه‌های توکل در قرآن: ایمان: (آل عمران، ۱۲۲)؛ تسلیم: (یونس، ۸۴)؛ تقوا: (مائده، ۱۱)؛
توجه به حاکمیت خدا: (هود، ۵۶).^۱

موارد توکل در قرآن: اصلاح: (هود، ۸۸)؛ تبلیغ: (یونس، ۷۱)؛ تحمل اذیت: (ابراهیم، ۹ و
۱۲)؛ تصمیم‌گیری: (آل عمران، ۱۵۹).^۲

موانع توکل در قرآن: بیمار دلی: (انفال، ۴۹)؛ شرک: (ممتحنه، ۴)؛ ضلالت: (ملک، ۲۹)؛
نفاق: (انفال، ۲۹).^۳

آثار توکل از دیدگاه روایات

۱. توکل بر خدا، کفایت‌کننده حيله و مکر دشمنان است.^۴

۲. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر که می‌خواهد نیرومندتر از همه باشد، بر خدا توکل کند».^۵

۳. توکل بر خدا، موجب کفایت امور است. «من توکل علیه (الله) کفاه الأمر».^۶

نقش کار و تلاش و جایگاه توکل

بعضی تصور می‌کنند بین کار و توکل منافات است؛ چون کسی که کار می‌کند، نیازی به توکل ندارد و کسی که توکل به خدا می‌کند، کارش درست است و نیاز به کار ندارد. این تصور غلطی است. برای روشن شدن این مطلب باید گفت: کارها دو قسم است؛ یا از قدرت و توان انسان بیرون است و یا توان انجام آن را دارد.

اگر از قدرت انسان بیرون باشد، مقتضای توکل آن است که آن را به خداوند متعال حواله نماید و از فکرهای دقیق و تدبیرهای خفی و تلاش بی‌جا دوری کند؛ زیرا این افکار هیچ ثمری ندارد.

و اگر آن کارها، هرچند به وسیله اسباب و وسایط موجود در توان اوست، باید از طریق آن وسایط برای انجام کار اقدام کند و در عین حال نباید به آنها اعتماد کند، بلکه به خداوند اطمینان داشته باشد؛ چون همه چیز در تحت قدرت اوست. توکل بدون کار، درست نیست. اگر فکر و

۱. همان، ص ۲۸۹.

۲. همان، ص ۲۹۵.

۳. همان، ص ۳۰۱.

۴. نساء، ۸۱.

۵. «أقوى الناس إيماناً أكثرهم توکلاً على الله سبحانه» (مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۵۱).

۶. ری شهری، ترجمه میزان الحکمه، ج ۱۴، ص ۷۰۶۴.

تدبیر و عمل را کنار بگذارد و بی‌کاره در گوشه‌ای بنشیند و منتظر روزی خود و خانواده خود باشد، در خیال باطل به سر می‌برد و از نظر عقلی، کار درستی مرتکب نشده است. منقول است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به یکی از عرب‌ها که توکل کرده، شترش را رها ساخته و به مسجد رفته بود، فرمود: چگونه شتر را رها کردی! اعرابی گفت: به خدا توکل کردم! حضرت فرمود: پای شتر را ببند و آن‌گاه بر خدا توکل کن.

گفت پیغمبر به آواز بلند با توکل زانوی اشتر ببند
رمز الکاسب حبیب الله شنو از توکل در سبب کاهل مشو
گر توکل می‌کنی در کار کن کشت کن پس تکیه بر جبار کن^۱

بنابراین، سعی در تحصیل اسبابی که انسان را به هدف می‌رساند، توکل انسان را باطل نمی‌کند. البته اسباب و وسایل و همتی با توکل منافات دارند؛ زیرا عقل آنها را اسباب حقیقی نمی‌داند؛ مثل افسون‌ها، احتراز از فال بد، یا چشم نظر فردی خاص، مکر نمودن و... خداوند به تحصیل این کارها دستور نداده است و بلکه از آنها نهی شده است. امام صادق علیه السلام فرمود: خدا دوست دارد که بندگانش مطالب خویش را از او طلب کنند، اما به تحصیل اسبابی که برای آنها مهیا فرموده نیز امر فرموده است.^۲ انسان نباید کارها و خواسته‌هایش را بدون اقدام عملی از طریق تحصیل اسباب آنها بخواهد. روایت شده است که یکی از زهاد، ترک آبادی کرده، به قلّه کوهی مقیم شد و می‌گفت: از هیچ کس چیزی نمی‌طلبم، تا خدا روزی مرا بفرستد. یک هفته نشست، چیزی به او نرسید و نزدیک بود بمیرد. گفت: بار پروردگارا! اگر مرا زنده خواهی داشت، روزی مرا برسان، وگرنه مرا قبض روح کن. به او وحی رسید که به عزت و جلالم قسم! تا داخل آبادی نشوی و در میان مردم ننشینی، به تو روزی نمی‌دهم. پس به شهر آمد و نشست، یکی برای او طعام و دیگری آب آورد، خورد و آشامید. آن‌گاه در دل او گذشت که چرا خدا چنین کردی؟ به او وحی رسید که تو می‌خواهی به زهد خود، حکمت مرا بر هم زنی! آیا نمی‌دانی که من بیشتر دوست می‌دارم بنده خود را از دست بندگان دیگر خود روزی دهم.^۳

مراتب توکل

خواندیم که توکل با کار و اسباب منافات ندارد، بلکه باید تلاش کرد و با اسباب و وسایل به مقصد رسید و در ضمن به خدا توکل داشت؛ اما این مرحله برای مردم عادی و کسانی است که درجه توکل آنها به خدا کم و ضعیف است، ولی باید دانست که توکل مراتبی دارد و هر کس به

۱. جعفری، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی مولوی، ج ۱، ص ۴۲۰.

۲. نراقی، جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۸۸.

۳. همان، ص ۲۲۹.

فضائل اخلاقی: توکل / ۱۶۳

میزان ظرفیت وجودی و درک مراتب معنوی مرتبه‌ای از توکل را به دست می‌آورد. به طور کلی توکل سه مرتبه دارد:

۱. حال متوکل در حق خدا و اطمینان او به کفایتش، مثل حال او باشد نسبت به کسی که وکیل اوست. و این ضعیف‌ترین درجات توکل است؛ و منافاتی با سعی و تدبیر خود ندارد، گرچه بعضی تدبیرات، منافی باشد. همچنان که کس دیگری را بر کاری وکیل می‌کند، هر سعی و تدبیری را که وکیل بگوید، ارتکاب آن منافاتی با توکیل ندارد. همچنین هم سعی‌ای که عادت و روش وکیل بر آن جاری است که موکل خود بکند، گرچه به صراحت نگوید، اما سایر تدبیرات منافی توکیل است.

۲. اعتماد انسان به خدا مثل اعتماد طفل به مادر است؛ چنانچه جز مادر را نمی‌شناسد و به غیر او اعتماد ندارد. هرگاه او را ببیند، به دامن او می‌آویزد، و اگر حاضر نباشد، چون حادثه‌ای برایش رخ دهد یا کاری پیش آید، اول چیزی که بر زبانش می‌گذرد، مادر است. صاحب این مرتبه، چنان غرق توکل است که از توکل خود نیز غافل است. همه سعی‌ها و تدبیرها منافی این مرتبه است، مگر تدبیر گریختن به خدا و پناه‌جستن به او به واسطه دعا و تضرع.

۳. آدمی خود را در برابر قدرت خدا مانند میت در دست غسل ببیند و جمیع حرکات و سکنات خود را ناشی از قدرت او بداند؛ این بالاترین درجات توکل است. صاحب این مرتبه، بسا باشد از راه وثوق و اطمینان به کرم و عنایت خداوند متعال، نه سؤال کند و نه دعا. این شخص مانند طفلی است که بداند اگر از سوی مادر هم بگریزد، مادر او را بجوید. و اگر بر دامن مادر بیاویزد، مادر وی را در آغوش می‌کشد. از این قسم است توکل حضرت ابراهیم علیه السلام آن‌گاه که او را در آتش نمرودی پرت می‌کردند، که جناب جبرئیل بین آسمان و زمین به او رسید و گفت: سوالی داری؟ فرمود: به تو ندارم. گفت: پس با آن کس که حاجت داری، بخواه؟ یعنی از خدا. ابراهیم گفت: «علمه بحالی حسبی من سؤالی»؛ وقتی او حال مرا می‌داند چرا از او سؤال کنم؟ این‌جا بود که از طرف خدا به آتش امر شد که سرد و سلامت شود و البته کسب این مرتبه از توکل مشکل است و این حال برای هر کسی رخ نمی‌دهد. آنها که به مقام صدیقان رسیده‌اند، چنین توکلی دارند. آنها که ایمان و یقین را به مرحله کمال رسانیده‌اند، طوری که هیچ اعتمادی به اسباب و وسایل ندارند و همه آنها در نظرشان زایل شده و دلشان مملو از عشق خداست، آن قدر که به جز او مؤثری نمی‌بینند و در برابر او غیری را مشاهده نمی‌کنند و قلبشان تنها به او مطمئن است و اصلاً اضطرابی ندارد. برای آنها مشکلی نیست اگر از همه اسباب روی گردان باشند؛ چرا که حق تعالی از او محافظت می‌کند، روزی‌اش را بی‌گمان می‌رساند، خواه اسباب را تحصیل کند یا نکند، و خواه تلاش کند یا نکند. چنین کسی اگر هم گاهی متوجه کسب و کاری

شود و از پی اسباب و مسائل برود به جهت امر خدایی می‌رود؛ از این نظر که خدا دستور داده از این راه برود، می‌رود وگرنه مطلقاً به سعی و کسب خود اعتماد ندارد. آنچه از حکایات برخی از کمترین اولیا می‌شنویم که بدون غذا و امکانات راه بیابان را پیش می‌گیرند و به مسافرت می‌روند و روزی ایشان به وقتش می‌رسد از هیچ ذره‌ای نمی‌ترسند، چون حیوانات به آنها گزندی نمی‌رسانند و گاهی در برابر پادشاهان صاحب زور و قدرت، سخنانی می‌گویند که به پادشاه برمی‌خورد و عصبانی می‌شود، ولی نمی‌تواند کاری کند و خدا آنها را نجات می‌دهد اینها از این دسته متوکلین هستند.

نشانه‌های توکل

علامت حصول توکل آن است که، هیچ‌گونه اضطراب و نگرانی برای او نباشد، و از نابود شدن اسباب و وسایل سود و منفعت، متزلزل نگردد و از رسیدن ضرر، هیچ وحشتی نکند و تشویش خاطر نداشته باشد. پس اگر مثلاً سرمایه او بر باد رود، دزدیده شود، سوخته شود یا غرق شود، نگران نشود. اگر امری از او معوق بماند یا به تأخیر افتد یا مثلاً باران کم بیارد و یا زیاد بیارد و زراعتش از بین برود و متضرر گردد، دست و پای خود را گم نکند بلکه با خاطر آسوده راضی به قضای الهی باشد و در کمال آرامش و اطمینان خاطر به انجام وظایف خود بپردازد. طوری که آرام و سکون دل او، پیش از حوادث تلخ و پس از آن یکسان باشد.

حکایت

۱. از مرحوم حاج شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی نقل شده است که فرمود: در سفر حج، وقتی وارد حجاز شدیم، چون پول همراه نداشتیم و شریف مکه نیز مبلغی به عنوان «خاوه» از هر مسافر دریافت می‌کرد، ناچار با عده‌ای که مایل به پرداخت وجهی از این بابت نبودند، از راه فرعی، عازم مکه شدیم. در بین راه به مأمورین حکومتی برخوردیم. آنها مانع حرکت ما شدند و گفتند: «در این محل بمانید تا مأمورین وصول «خاوه» بیایند و پس از پرداخت پول به راه خود ادامه دهید، در غیر این صورت حق ورود به مکه را ندارید». همگی در سایه چند درخت خرما به انتظار مأمورین وصول نشستیم. تمام همراهان پول‌های خود را حاضر کردند و به من گفتند: شما نیز پول خود را حاضر کنید. گفتیم: من پولی همراه ندارم. گفتند: اگر طمع داری که ما به تو پول بدهیم، پولی به تو نخواهیم داد. اگر پولی هم ندهی، نمی‌توانی به سوی خانه خدا بروی. گفتیم: من به شما طمع ندارم، بلکه به خداوند طمع دارم که مرا یاری خواهد کرد. گفتند: در این بیابان عربستان، خداوند چگونه تو را یاری خواهد کرد؟ گفتیم: در حدیثی از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده است: کسی که به مردم خدمت کند و مزدی نخواهد، خداوند در بیابان در حال گرفتاری همچون

فضائل اخلاقی: توکل / ۱۶۵

سیلی که از کوه جاری می‌شود و موانع را برطرف می‌سازد، موانع کار را رفع می‌نماید و او را یاری می‌کند. پس از ساعتی آنها سؤال خود را تکرار کردند و من نیز همان پاسخ را به آنها دادم. آنها به تمسخر گفتند: گویا این شیخ حشیش کشیده که این حرف‌ها را می‌زند، وگرنه در بیابان غیر از ما، کسی نیست که به ما کمک کند. ما نیز به هیچ وجه به او کمک نخواهیم کرد.

ساعتی گذشت که از دور، گردی ظاهر شد، به همراهان گفتم: این خیری است که به سوی من می‌آید و آنها استهزاء کردند. پس از لحظاتی از میان گرد و خاک دو نفر سوار ظاهر شدند که اسبی را یدک می‌کشیدند، به ما نزدیک شدند. یکی از آن دو گفت: آقا شیخ حسنعلی اصفهانی در بین شما کیست؟ همراهان مرا نشان دادند. او گفت: دعوت شریف را اجابت کن. سوار بر اسب شدم و به اتفاق مأمورین به سوی جایگاه شریف مگه راه افتادم. وقتی وارد چادر شریف مگه شدم، دیدم مرحوم شیخ فضل الله نوری و حاج شیخ محمدجواد بیدآبادی، که مرا به آنها سابقه مودت و دوستی بود، در آنجا حضور دارند.

شریف مگه حاجتی داشت که من به خواست خداوند آن را برآورده ساختم. بعد از آن معلوم شد که شریف ابتدا حاجت خود را خدمت مرحوم شیخ فضل الله نوری عرض کرده بود و مرحوم شیخ فضل الله به او فرموده بودند: انجام حاجت شما به دست شخصی است به این نام، دستور دهید ایشان را پیدا کنند و این‌جا بیاورند و حتماً ایشان جزء پیاده‌ها هستند. از این رو، شریف دستور می‌دهد که مأمورین به تمام راه‌های فرعی بروند و هر جا مرا یافتند، نزد او ببرند.^۱

۲. میر فندرسکی، یکی از دانشمندان بزرگ شیعه، در ایام سیاحت، به یکی از شهرهای کفار رسید و با مردم آن سامان به گفت‌وگو نشست. روزی گروهی از آنان گفتند: یکی از دلایل حقانیت عقیده ما و بطلان عقیده شما این است که معبدهای ما نزدیک به دو هزار سال است بنا شده و اثری از خرابی در آنها دیده نمی‌شوند، ولی اکثر مساجد شما صد سال باقی نمی‌ماند و خراب می‌شود و چون حقیقت هر چیزی حافظ آن است، پس دین ما بر حق است.

میر فندرسکی در جواب فرمود: سبب باقی ماندن معبدهای شما و خراب شدن مسجدهای ما این نیست، بلکه راز آن این است که در مسجدهای ما عبادت‌های صحیح عمل می‌شود و عبادت پروردگار در آن به‌جا آورده و نام خداوند بزرگ در آن برده می‌شود، لذا بنا طاقتم تحمل آن را ندارد و از این رو خراب می‌شوند؛ اما در معبدهای شما عبادت صحیحی انجام نمی‌شود، بلکه گاهی اعمال فاسد در آن‌جا به عمل می‌آید، از این جهت سستی و خرابی در آن پیدا نمی‌شود. اگر عبادت‌هایی که ما در مساجد به‌جا می‌آوریم، در معابد شما انجام شود و نام پروردگار در معبدهای

۱. باقی زاده، رمز موفقیت، ص ۴۲، به نقل از: اسرار موفقیت، ج ۱، ص ۲۳۱.

شما برده شود، تاب تحمل آن را نداشته و خراب خواهند شد. آنان گفتند: این کار آسانی است، تو داخل معبد ما عبادت کن تا مسئله معلوم شود.

سید قبول فرمود و با توکل به خداوند بزرگ وضو گرفت و به اهل بیت عصمت - علیهم‌السلام - توسل جست. آن‌گاه به معبد بزرگ آنان که در نهایت استحکام بنا شده بود و قریب دو هزار سال از تاریخ بنای آن می‌گذشت وارد شد، و پس از ورود به معبد، اذان و اقامه گفت، آن‌گاه با نیت نماز به آواز بلند گفت: الله اکبر و از معبد بیرون دوید! ناگهان سقف معبد فرو ریخت و دیواره‌های آن نیز خراب شد.^۱ بر اثر وقوع این کرامت، گروه بسیاری به دین اسلام مشرف شدند.^۲

۳. حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: وقتی یوسف علیه‌السلام زندانی شد خداوند تعبیر خواب را به او الهام کرد. او خواب‌های زندانیان را تعبیر می‌کرد. همان روز که او را به زندان انداختند دو جوان دیگر هم با یوسف علیه‌السلام زندانی شدند. صبح روز بعد نزد یوسف آمدند و عرض کردند: ما دیشب خوابی دیده‌ایم، آن را برایمان تعبیر کن. پرسید: چه خوابی دیده‌اید؟ یکی گفت: در خواب دیدم مقداری نان روی سر گذاشته‌ام و مرغی از نان‌ها می‌خورد. دیگری گفت: خواب دیدم که آب انگور می‌گیرم. در جواب آن دو فرمود: اکنون تعبیری خواهم کرد که قبل از غذا خوردن حقیقت آن آشکار می‌شود. یکی از شما ساقی پادشاه خواهد شد و به او شراب می‌دهد؛ اما دیگری را بر دار می‌آویزند و پرندگان بر سر او می‌نشینند و با منقار از مغز سرش تغذیه می‌کنند.

آن کسی که خوابش به دارآویختن تعبیر شد گفت: دروغ گفتم، خواب ندیده بودم، فرمود: آنچه پرسیدی گذشت، دروغ و راستی دیگر تأثیر ندارد، همان‌طور که گفتم خواهد شد. آن‌گاه یوسف علیه‌السلام به آن یک نفر که می‌دانست نجات خواهد یافت فرمود: از من هم پیش شاه یادآوری کن؛ یوسف هفت سال دیگر در زندان ماند، چون در آن حال متوجه پروردگار نشد و به دیگری اعتماد کرد؛ خداوند بر یوسف علیه‌السلام وحی کرد: چه کسی آن رؤیا را به تو نشان داد و محبت تو را در قلب یعقوب انداخت؟ عرض کرد: تو. پرسید: آن کسی که قافله را بر سر چاه فرستاد و آن دعا را به تو آموخت تا از چاه نجات یافتی، کی بود؟ جواب داد: تو. سؤال کرد: آن وقت که تو را نسبت به زلیخا متهم کردند، چه کسی کودک را به زبان آورد که از زیر بار تهمت خلاص شدی؟ گفت: پروردگارا! تو. فرمود: چه کسی حیلۀ زن عزیز مصر و سایر زنان را از تو دور کرد؟ عرض کرد: تو.

۱. باقی زاده، رمز موفقیت، ص ۴۴، به نقل از: جامع الدرر، ج ۲، ص ۳۷۰.

۲. باقی زاده، رمز موفقیت، ص ۴۵، به نقل از: تذکرة القیوم، ص ۶۰.

فضائل اخلاقی: توکل / ۱۶۲

فرمود: پس چرا به دیگران پناه بردی و به یکی از بندگان من پناه بردی که او نزد بنده دیگری که در اختیار من است از تو یادآوری کند؟ اکنون هفت سال دیگر در زندان بمان؛ چون بنده‌ای را نزد بنده‌ای دیگر فرستادی.

هنگامی که حضرت یوسف علیه السلام برادرش بنیامین را نگه داشت، یعقوب علیه السلام نامه‌ای نوشت و از او تقاضا کرد پسرش را بفرستد، در آن نامه از رنج و اندوه خود در فراق یوسف شکایت کرد، همین که فرزندان یعقوب نامه را به طرف مصر بردند جبرئیل نازل شد و گفت: یعقوب! پروردگارت می‌گوید: چه کسی تو را به رنج و اندوهی که از آن به عزیز مصر شکایت کردی مبتلا کرد؟ عرض کرد: تو به جهت تأدیب، مرا مبتلا کردی. گفت: آیا کسی غیر از من قدرت دارد گرفتاری تو را برطرف کند؟ جواب داد: نه. گفت: پس خجالت نکشیدی از ابتلای خود به غیر من شکایت کردی؟ گفت: خدایا! استغفار می‌کنم، رنج و اندوه خود را به درگاه تو شکایت می‌کنم. خطاب رسید: اگر هنگام نزول این رنج، به من توجه می‌کردی و توبه می‌کردی با این که مقدر کرده بودم، از تو برمی‌گرداندم، ولی شیطان تو را فریب داد. یعقوب! یوسف و برادرش را نزد تو برمی‌گردانم، ثروت و قوای بدنت که از بین رفته به تو باز خواهیم داد و چشم‌هایت را بینا می‌کنم، آنچه کردم برای این بود که تأدیبت کرده باشم.^۱

طریقه تحصیل صفت توکل

راه به‌دست آوردن توکل آن است که، انسان با اعتقادی قوی سعی نماید، همه امور را مستند به حضرت آفریدگار بداند، و برای دیگران در هیچ امری مداخلیتی نداند. سپس تأمل کند و متذکر شود که پروردگار عالم بدون سعی و تدبیر او، وی را از عالم نیستی به فضای هستی درآورد، و خلعت وجود - که اصل همه نعمت‌هاست - بر او پوشانید، و در صلب پدر و رحم مادر - در حالی که از همه جا بی‌خبر بود - او را حفظ و حراست نمود، و آنچه در هر حالی ضروری بود، برای او آماده ساخت، و اعضا و جوارحش را که مایه بقا و معیشت او در دنیا است، بدون آگاهی به او عطا فرمود. و بعد از آمدن او به فضای دنیا، خون حیض را از مجرای پستان، بعد از آن که آن را صاف و سفید نموده، جاری ساخت، و کیفیت مکیدن را به او تعلیم نمود، و سایر ضروریات معیشت او را در دنیا، از زمین، آب، آتش و هوایی که به آن نفس کشد، و صنعت‌ها، علم‌ها، گیاه‌ها، میوه‌ها و حیوانات، مهیا گردانید، و قوای باطنیه و ظاهریه را به امور خود مشغول گردانید. با وجود اینها، این که لطف و محبت پروردگار به بندگان از هر نزدیکی بیشتر، و از مادر مهربان‌تر است؛ تعهد کفایت اهل توکل را نموده و ضامن مطلب ایشان در کتاب کریم خود

۱. خسروی، بند تاریخ، ج ۵، ص ۱۷۲ - ۱۷۴، به نقل از: بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۳۱۴.

گردیده، و بندگان ضعیف را امر به واگذارن امور خود به او کرده. آیا دیگر امکان دارد کسی امر خود را به خدا محوّل کند، از حول و قوّه خود و دیگران بری و بیزار، و به حول و قوّه او پناه جوید، خداوند او را ضایع و به مطلوب خودش نرساند؟ هیچ عقلی چنین احتمالی نمی‌دهد؛ زیرا این شغل شخص عاجز یا دروغ‌گوست، و ساحت کبریای الهی از عجز و نقص و تخلف و سهو و کذب و فریب، پاک و منزّه است.

انسان باید حکایت کسانی را مطالعه کند که امر خود را به پروردگار واگذارده‌اند و خداوند امر ایشان به انجام رسانیده است و آثار و قصّه‌هایی یادآوری کند که متضمّن عجایب آفرینش پروردگار است. روزی بسیاری از بندگان خود از جاهایی که اصلاً گمان نمی‌کردند عطا کرده است، بلاها و ناخوشی‌های عدّه زیادی که گمان رهایی نداشتند دفع کرده است و حکایاتی را ملاحظه کند که مشتمل بر بیان هلاکت اموال ثروتمندان و شرح دلیل ساختن اقیوست. چه قدر بی‌مال و بی‌بضاعت، که خداوند عزّت به آسانی روزی به آنان می‌رساند و چه قدر صاحبان مال و ثروت که در چشم به هم زدنی بی‌چاره و تهی‌دست می‌سازد، بسی ارباب خشم و لشکر و سپاه افزون از حدّ و مرز که به چشم هم‌زدنی عاجز و ذلیل شدند، چه قدر از کسانی که هیچ راه نجاتی نداشتند، خداوند آنها را نجات داد. عاقل اگر به این موارد فکر کند خدا را وکیل خود می‌کند و به کس دیگر اعتماد نمی‌کند.^۱

کسی که در پی تحصیل توکل است باید بداند و ایمان آورد که هر کس به خدا توکل کند او را کفایت می‌کند: «ومن يتوكل على الله فهو حسبه».^۲

شعر

دامن آن گیر، ای یار دلیر!	کو منزّه شد از بالا و زیر
با تو باشد در مکان و لامکان	چون بمانی از سر آزادگان
غیر هفتاد و دو ملت کیش او	تخت شاهان تخته بندی پیش او
جنّدا آن مطبخ پرنوش و قند	کاین سلاطین کاسه لیسان وی‌اند
گر بسوزد باغت، انگورت دهد	در میان ماتمی، سورت دهد ^۳

۱. نراقی، معراج السعاده، ص ۷۰۵.

۲. طلاق، ۳.

۳. نراقی، معراج السعاده، ص ۷۰۵.